

# چه کسی بی طرفانه نوشته است؟

گزارش دوازدهمین نشست نقد آثار غیر تخیلی کودک و نوجوان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

این نشست انتخاب شد.

آقای محمود جوانبخت، نویسنده کتاب «سقوط خرمشهر» است. ایشان هنوز به جلسه نرسیده‌اند. آقای جوانبخت، دانشجوی رشته تاریخ هستند و بسیار علاقه‌مند به این حوزه. آقای ملامحمدی، بعد از ارسال کتاب با ما تماس گرفتند و گفتند که برای شان مسافرتی پیش آمده است. ثابت قدم‌ترین یار ما آقای مؤمنی بودند. ایشان هم تهران نبودند، در مسافرت بودند و گویا حدود ۴۸ ساعت است که وارد تهران شده‌اند و خوشبختانه، لطف کرده‌اند و ما در خدمت‌شان هستیم.

در ضرورت بحث تاریخ و مطرح کردن مسائل تاریخی برای کودکان و نوجوانان، طبعاً هیچ کس شکی ندارد؛ مخصوصاً به شکل کتاب‌های خواندنی و نه الزاماً به شکل کتاب درسی.

آقای مؤمنی تلاش کرده‌اند تاریخ را از شکل رسمی‌اش، یعنی مجموعه‌ای از اسامی، تاریخ‌ها و اعداد، خارج کنند و به سمت ادبیات ببرند و کتاب را از کتاب علمی محض، به سمت یک کتاب خواندنی سوق دهند. ضمن تشکر از این تلاش‌ها، اگر موافق باشید، از آقای مؤمنی بخواهیم که ماجرای شکل‌گیری این کتاب و مجموعه این کتاب‌ها را برای ما بگویند.

بکایی: پیشنهاد شده که ما از فروردین تا خرداد ماه، سه نشست منتقدین کتاب‌های غیرتخیلی را به تاریخ نگاری دفاع مقدس و یا جنگ اختصاص دهیم. روی این موضوع کار می‌کنیم، با کسانی که در این حوزه فعالیت کرده‌اند، تماس می‌گیریم و طبق معمول، دعوت نامه و مصالح کار خدمت دوستان ارسال خواهد شد تا در جریان قرار بگیرند. اگر اجازه بدهید، وارد دستور این جلسه شویم.

این کار تجربه تازه‌ای به حساب می‌آید. این که کتاب‌ها را انتخاب و از نویسندگان کتاب‌ها درخواست کنیم تا در گفت و گویی رو در رو با منتقدان حضور داشته باشند، حرکت تازه‌ای است. البته، قدری احتیاج به پایداری و حمایت دارد تا انشاءالله به ثمر برسد. ما در نخستین قدم برای این کار، به سراغ مجموعه کارهایی که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان چاپ کرده، رفتیم و سه عنوان کتاب را انتخاب کردیم؛ عنوان نخست، «اشغال» است که آقای محسن مؤمنی، درباره ماجرای شهریور سال ۱۳۲۰ تالیف کرده‌اند. موضوع دوم، به موضوع انقلاب بر می‌گردد؛ هجرت رهبر فقید انقلاب از عراق تا پاریس. موضوع سوم، به مسئله جنگ مربوط می‌شود. در واقع، سه موضوع مرتبط و در امتداد یکدیگر به لحاظ تاریخی، اما متفاوت، برای نقد و بررسی در

مشکلات زیاد به چشم می‌خورد.

**مینا رئیس دانا:** متأسفانه، این کتاب‌ها سه روز پیش دستم رسید و این زمان اندکی برای خواندن دقیق و حتی خواندن سرسری سه جلد کتاب است. باید حداقل دو هفته قبل این کتاب‌ها به دست ما می‌رسید. بنابراین، از بین این‌ها چون موضوع سقوط خرمشهر برایم جالب بود، آن را خواندم که نویسنده‌اش این‌جا نیست. اما در مورد کتاب آقای مؤمنی در همین حدی که توری کردم، به نظر کتاب خوبی است. همگی که می‌کشیم بچه‌ها را جدی بگیریم و مسایل مهم تاریخی را برای‌شان بازگویی کنیم، ارزشمند است. خب،



محسن مؤمنی

نوشتن این مطالب برای بچه‌ها کار آسانی نیست. این کتاب چیزی بین قصه و واقعیت است. آن نکته‌هایی که خانم خانلو درباره شکل و محتوا گفتند، کاملاً صدق می‌کند. منتهی چون این‌جا معمولاً فقط نویسنده حضور دارد، ما نمی‌توانیم به نویسنده این ایرادها را بگیریم. باید ناشر هم باشد که ما بتوانیم نظریات مان را به او بگوییم.

بگذریم از این که آیا تأثیر دارد یا نه. اما چیزی که درباره نویسنده است، من فکر می‌کنم اگر بیشتر جنبه قصه گونه داشته باشد و در عین حال واقعیت‌ها تحریف نشود، خیلی مؤثرتر است. باید چیزی باشد که بچه جذب آن شود. چه با محتوای مطلب و چه با ظاهر آن. فعلاً مسئله دیگری ندارم.

**بکایی:** درست است که نویسنده دو کتاب و یا ناشر آن‌ها در این‌جا حضور ندارند، اما گفته‌های شما به صورت گزارش در کتاب ماه درج خواهد شد و عدم حضور آن‌ها باعث نمی‌شود که ما حرف‌های مان را ننویسیم.

**طوبی فاضلی پور:** من هر سه کتاب را خواندم و نظری مثل نظر خانم خانلو دارم، یعنی اولین چیزی که دلم از آن گرفت، رنگ‌های کتاب بود و مخصوصاً نقش و نگار و تصاویری که در کتاب سقوط خرمشهر بود. در حقیقت، با توجه

**محسن مؤمنی:** البته، این که این کارها چطور نوشته شد و فکر اولیه از کجا بود، آقای بکایی بیشتر از من در جریان هستند. با تعدادی از دوستان تماس گرفتیم و برای این که یک دور تاریخ سیاسی معاصر را به گمان خودمان بتوانیم خواندن تر بکنیم تا بچه‌ها بخوانند، به این نتیجه رسیدیم روزهای سرنوشت‌ساز تاریخ را تقسیم بندی کنیم و هر کدام از دوستان، یک قسمت از آن را بنویسند. از کودتای رضاخان شروع کردیم تا رحلت حضرت امام (ره) غیر از ده کتابی که آقای شاه آبادی قبلاً درباره انقلاب اسلامی نوشته بودند، ۳۶-۳۵ کتاب شد. کتاب اول را آقای بکایی نوشتند. فکر کنم کتاب شاه‌ها و تاج‌ها بود. کتاب بعدی، کتاب بنده بود. هدف این بود که این کتاب‌ها با پرداختی داستانی نوشته شود و در عین حال، به خود واقعیات تاریخی صدمه نزنند، ولی تا جای ممکن طرح داستانی داشته باشد.

**بکایی:** مجموعه‌هایی که کانون در این چند سال اخیر در حوزه تاریخ چاپ کرده، تحت سه تیتیر یا عنوان کلی است. یکی مجموعه روزهای به یادماندنی که این دو کتاب، از آن مجموعه است. تیتیر دیگر، مجموعه روزها و یادهاست که به مسائل پیش از انقلاب سال ۵۷ بر می‌گردد. یک مجموعه هم روزهای خدا نام دارد که نویسنده آن یک نفر، یعنی آقای شاه آبادی است و بر اساس طرحی که ۶-۵ سال پیش دادند، این مجموعه را تالیف و تدوین کردند. نکته‌ای که مایلم در مورد این سه کتاب بگویم، این است که هر چند این‌ها در یک مجموعه قرار دارند، نگاه خود ما به این صورت نبود. ما این‌ها را کتاب‌های مستقلی در نظر گرفته‌ایم و با همین نگاه نیز تالیف کرده‌ایم. در هر حال، ما منتظر شنیدن نظر دوستان هستیم. فقط لطف کنید و محدودیت وقت را در نظر بگیرید.

**شهناز خانلو:** بنده هر سه کتاب را با وجود گرفتاری‌های زیاد مطالعه کردم. علتش این بود که کتاب‌ها برایم جالب بود. نوع کتاب، موضوع آن و حتی نوع نگارش آن، به طور کلی جذاب است. دلم می‌خواست فرزندانم هم بخوانند که متأسفانه، به سبب مشکلات و تکالیف مدرسه، فرصت نکردند. چیزی که به نظر بنده، مشکل اصلی این کتاب‌هاست، صورت ظاهر و نحوه آرایه و چاپ آن‌هاست. با توجه به موضوع کتاب‌ها، قاعدتاً باید به صورت بهتر و جذاب‌تری آرایه می‌شدند. می‌دانم که دوستان دیگری این‌جا حضور دارند که درباره این موضوع، از بنده صلاحیت بیشتری دارند. باید در نظر داشته باشیم که مخاطبان این کتاب‌ها بچه‌ها هستند. از این لحاظ، شیوه ارائه آن‌ها خیلی جالب نیست. هم رنگ‌ها، هم پردازش روی جلد، آن جذابیتی و کششی را که باید داشته باشد، نداشت. به ویژه که رنگ‌ها درست انتخاب نشده بودند.

این شلوغی بیش از حد روی جلد و نوع رنگ انتخابی مجموعه و این آرم و آغاز و صفحه بندی آن، کلاً کارها را ضعیف جلوه می‌دهد. من هیچ وقت صفحه پردازی نکرده‌ام، ولی در جریان کار صفحه‌پردازی کتاب‌های درسی و کتاب‌های دیگر بودم. این‌جا فاصله بین سطرها خیلی کم و فونت و اندازه حروف هم بیش از حد ریز است. این کتاب اگر برای گروه سنی دوره راهنمایی هست و شاید اول دبیرستان، واقعاً چشم را خسته می‌کند. حاشیه کتاب‌ها بسیار شلوغ شده می‌توانستند دقت بیشتری کنند. در ضمن، اگر شما می‌خواستید تعداد رنگ‌ها کم باشد تا ارزان‌تر درآید، از نظر من این کار درستی نیست. برای این که کانون امکانات مالی دارد و این کتاب‌ها، کتاب‌های ماندگار تاریخی‌اند. اگر کتاب‌ها قرار است ماندگار باشند باید به همه چیز آن ماندگاران نگاه کنیم؛ از صفحه بندی، حروفچینی، طرح روی جلد آن و تمام این‌ها. بگذریم که نثرش هم با تمام کششی که دارد، اشکالات بسیار بزرگی دارد. مثلاً در آخر کتاب که در مورد دوران حضور امام در پاریس است گفته می‌شود که «خانم کامله‌ای لچک به سر». به حضور امام آمد و... آخر این چه جور حرف زدن در مورد یک زن فرانسوی است!؟

بچه‌ها چه می‌دانند که «زن کامله» یعنی چه؟ «لچک به سر» یعنی چه؟ اصلاً در ادبیات ما «لچک به سر» اصطلاح ناخوشایندی است. از این جور

به این که بعضی جاها مطالبی که گفته شده بود، حکایت از هیچ گونه حرکت و جنبش و زندگی نمی‌کرد، این تصاویر گنگ و تیره نیز مزید بر علت می‌شد.

من چیزهایی نوشتم که اگر اجازه بدهید، به آن‌ها اشاره می‌کنم. اولاً من از چند نظر کتاب را مورد بررسی قرار داده‌ام. یکی از نظر ظاهر که اصلاً با گروه سنی مخاطب، هماهنگی ندارد. حتی برای من بزرگسال هم بعضی از تصاویر نامفهوم بود و من بین محتوا و آن تصاویر نمی‌توانستم ارتباط برقرار کنم. نمی‌دانستم چه پیامی می‌خواهد بدهد. از نظر مضمون و محتوا، با توجه به این که بین سه کتاب حق انتخاب وجود دارد، کتاب اشغال بیشتر توجه مرا جلب کرد. شاید به این دلیل که موضوعش جالب بود و به مستندات تاریخی اشاره داشت. البته، وقتی کتاب را خواندم، دیدم که اشکالات عمده‌ای دارد.

مثلاً با این که نویسنده سعی می‌کند خواننده را به طرف خود بکشاند، ولی در بسیاری موارد، رشته کلام با ارجاعات تاریخی قطع می‌شود و این سبب می‌شود که مخاطب علاقه‌اش را از دست بدهد.

شاید می‌خواستند در مورد میراث‌های ماندگار تاریخی بحثی به میان آورند، ولی باز این کتبخ را احساس نکردم. به علاوه، نویسنده در جاهایی قضاوت می‌کند، در حالی که بهتر است حق قضاوت را به خواننده بدهیم. من از مسئولان دو مدرسه راهنمایی وقت گرفتم و این کتاب‌ها را بردم بین بچه‌های مدرسه. یک مدرسه تقریباً ۲۵۶ نفر دانش‌آموز دختر و مدرسه دیگر حدود ۱۰۰ دانش‌آموز داشت. از آن‌ها پرسیدم که اگر از شما بخواهند از بین یک مجموعه کتاب، چند کتاب را انتخاب کنید، کدام‌ها را انتخاب می‌کنید. اکثرشان گفتند که ما این کتاب‌ها را برای مطالعه کردن انتخاب نمی‌کنیم و خیلی‌ها بعد از ورق زدن و نگاه کردن به این کتاب‌ها، چیزی که باعث شد به طرف این

کتاب‌ها نروند، عنوان‌ها و ظاهر آن‌ها بود. من در مورد داستانی که با عنوان اشغال نوشته شده بود، نظر خانم رئیس دانا را می‌پذیرم. البته، ایشان صاحب نظرترند، ولی این داستان چیزی بین قصه و واقعیت است. در ضمن، به نظر می‌رسید که آقای مؤمنی، در جاهایی از این کتاب، روی بعضی مسائل تأکید بیشتری کرده‌اند. نمی‌دانم، شاید من روی این مسئله حساس شده باشم. مثلاً شما تأکید داشتید بعضی ضعف‌های نیروهای نظامی ایران را نشان دهید. در جایی نیز روی مقاومت این نیروها تأکید می‌کنید. من بالاخره نفهمیدم که این نیروها مقاومت کردند یا گریزان بودند از مقاومت؟ در جاهایی شما روی بی‌سوادی رضاخان تأکید خاصی داشتید که این خیلی به چشم خورد. فکر می‌کنم ما باید یادمان باشد کسانی که این مجموعه را می‌خوانند، در کنارشان کسانی هستند که

به عینه شاهد آن حوادث بودند. پدر بزرگ و مادر بزرگ‌های این بچه‌ها یک سری از حوادث را دیدند. من این کتاب را برای مادر خودم خواندم. مادر من در سنی هست که صحنه‌های اشغال کشور توسط متفقین را دیده و پدرم جزو کسانی بوده که در این صحنه‌ها شرکت داشته. به هر حال، آن‌ها در بعضی موارد، اطلاعات کتاب را با واقعیت منطبق نمی‌دیدند. به نظر من، لزومی ندارد که نویسنده حتماً پیام خاصی را به خواننده منتقل کند. این رویکرد، به کار لطمه می‌زند.

با وجود این، کتاب شما بیشتر از کتاب‌های دیگر مرا به دنبال داستان کشاند. در حقیقت، وقتی می‌خواندم، دلم می‌خواست ببینم در صفحات بعد چه مطالبی گفته شده. در مورد کتاب سوم، من نتوانستم واقعاً وقت روی آن بگذارم و هیچ نظر خاصی ندارم. فقط آن چه برای من کمی جالب‌تر بود، رنگ روشن این کتاب است. رنگ آن بیشتر توجه مرا جلب کرد. به این دلیل این که مردگی رنگ کتاب‌های دیگر را نداشت و یک مقدار نیز تصاویرش گویاتر است.

**بالازاده:** حرف زیاد دارم، ولی سعی می‌کنم خیلی کوتاه صحبت کنم. ابتدا می‌خواهم تأکید کنم که در این زمینه، به هیچ وجه تخصص ندارم و اگر حرفی می‌زنم، حرف یک آدم غیر متخصص است و شاید بعدها بتوانم حرف‌های دقیق‌تری راجع به این سه کتاب بزنم. به نظر من، اغلب کتاب‌های تاریخی را که نوشته می‌شود، حالا چه برای جوانان و نوجوانان و چه برای بزرگ‌ترها، می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. یک دسته کتاب‌های تحقیقی است که آدم وقتی این‌ها را می‌خواند، نگاه تازه‌ای به آدم می‌دهد و آفتی در ذهن خواننده باز می‌کند. این حاصل مطالعه مدام نویسنده روی آن مقوله خاص است و در نتیجه، وقتی کار می‌کند، کارش باری دارد که آدم حسابی شگفت زده می‌شود. مثلاً «تاریخ صفویه» آقای راجر سیوری یا کتاب

«نابلتون» تالور، از این دست کتاب‌هاست. دسته دوم، کتاب‌هایی است که بیشتر در پی شرح و تفسیر موضوع می‌روند. در واقع، نویسندگان این کتاب‌های تاریخی، تحلیل و نگاه خاصی ارائه نمی‌دهند، بلکه می‌کوشند به شکلی دقیق، حوادث و رویدادهای تاریخی را بیان کنند و شرح دهند. دسته سوم، کتاب‌هایی است که من به آن‌ها می‌گویم کتاب‌های تبلیغی. کتاب‌های تبلیغی عمرشان خیلی کوتاه است. کتاب‌های تبلیغی، خیلی وقت‌ها به جای این که هدف‌شان را برآورده کنند، به مخاطبان خود لطمه می‌زنند.

اصلاً تبلیغ یک موضوع، بدون تشریح یا تحلیل آن، به خود موضوع آسیب می‌زند. من «سقوط خرمشهر» را که می‌خواندم، آن را در ذهنم با کتاب «حماسه نبرد استالین گراد» و اسیلین چویکوف که در سری کتاب‌های جیبی



### بالازاده:

من «سقوط خرمشهر» را که می‌خواندم، آن را در ذهنم با کتاب «حماسه نبرد استالین گراد»

واسیلین چویکوف که در سری کتاب‌های جیبی امیرکبیر چاپ شده بود و من در نوجوانی خوانده بودم،

مقایسه می‌کردم. می‌دیدم که آن کتاب روحیه‌ای حماسی در خواننده ایجاد می‌کند، در حالی که از کتاب «سقوط خرمشهر» چنین روحیه‌ای بر نمی‌آید



نوشتن چنین کتابی، با چنین روح حماسه‌ای چقدر آدم باید مطالعه بکند؟ نویسنده باید کتاب تاریخی و کتاب جنگی بخواند تا بتواند آن ماجرا را تشریح کند.

در مورد کتاب دوست‌مان، منظورم کتاب «اشغال» است. به نظرم کتاب‌های فراوانی هست که شما می‌توانستید به عنوان مرجع، به آنها رجوع کنید. مثلاً کتابی است که دو خارجی نوشته‌اند راجع به «سقوط ایران در دوره رضاشاه» که کتاب فوق العاده مهمی است و ترجمه هم شده و دیدم که جزو منابع شما هم بود. این کتاب را که می‌خوانید، کاملاً متوجه می‌شوید که تحلیل عمیقی پشت آن وجود دارد و به خوبی روشن می‌کند که چه‌گونه یک ارتش مجهز، به سادگی شکست می‌خورد و تلفات سنگین می‌دهد و فرمانده نیروی دریایی‌اش، با پوشیدن لباس زنانه، به شکلی مفتضحانه فرار می‌کند. ده‌ها کتاب دیگر هم وجود دارد. مثلاً کتاب «تاریخ بیست ساله» آقای حسین مکی که کاش به آن کتاب عنایتی می‌شد یا حداقل در مراجع از این کتاب هم ذکری می‌شد، کتاب «شرق تاریک» را یک وکیل دادگستری، در دوره رضاشاه نوشته. این کتاب را که می‌خوانم، اشک بی‌اختیار از چشمانم می‌ریزد. این وکیل دادگستری توضیح می‌دهد که در همان رفاه نسبی دوره رضاشاه، یک بیماری مهلک در شهر کرمانشاه پدر مردم را در می‌آورد. دکترهایی که می‌فرستند نمی‌توانند این بیماری را تشخیص بدهند. بنابراین، می‌گویند یک بیماری ناشناخته باعث مرگ مردم شده است. البته، بعد متوجه می‌شوند و جلوی آن را می‌گیرند. آدم باید این کتاب‌ها را بخواند تا بتواند حس اشغال را با

### مرتضی عونی:

بچه‌های مدرسه‌ای ما،  
حتی دبیرستانی‌ها، اطلاعات اندکی  
از تاریخ کشورمان دارند؛  
مخصوصاً در مورد تاریخ معاصر.  
باور کنید حتی در دانشگاه هم  
می‌بینیم آگاهی آن چنانی  
ندارند

رتال جل علوم انسانی

امیرکبیر چاپ شده بود و من در نوجوانی خوانده بودم، مقایسه می‌کردم. می‌دیدم که آن کتاب روحیه‌ای حماسی در خواننده ایجاد می‌کند، در حالی که از کتاب «سقوط خرمشهر» چنین روحیه‌ای بر نمی‌آید و بیشتر نقل حوادث می‌کند. باز یادم می‌آید که در همان سنین نوجوانی، رمانی خواندم به نام «برف داغ» که داستان حمله آلمان‌ها بود به روسیه. واقعاً این رمان زیباست و آدم وقتی این رمان را می‌خواند، حس می‌کند خودش با گوشت و پوست خودش دارد با تانک‌های «مانیش تاین» ارتش آلمان می‌جنگد. مقابل این تانک‌ها فقط یک سری آدم هستند با ابتدایی‌ترین تجهیزات، یعنی جدال انسان داخل برف با تانک. خب، در «سقوط خرمشهر» آدم انتظار دارد چنین حماسه‌ای را ببیند، ولی نمی‌بیند. علی‌رغم این که برای کودکان نوشته شده، این روح حماسی در آن به چشم نمی‌خورد. مثلاً من در همان ایام که داشتم «سقوط خرمشهر» را می‌خواندم. کتابی هم از سعید نفیسی در دستم بود راجع به «سقوط ایران در دوره ساسانی». بین این دو کتاب شباهت‌هایی به لحاظ موضوعی وجود دارد. در آن زمان، اعراب به ایران حمله می‌کنند، خیلی راحت می‌آیند جلو، ارتش مقتدر ایران را شکست می‌دهند و خردش می‌کنند. چرا؟ برای این که هیچ کس ایمانی ندارد که برود آن جا بجنگد. در حالی که وقتی صدام حسین، با شعارهای احمقانه‌اش به ایران حمله می‌کند، مردم ما به شکلی حماسی در برابرش می‌ایستند. بنابراین، خواننده حق دارد وقتی درباره این موضوع کتاب می‌خواند، این حرکت و هیجان و مقاومت حماسی مردم ایران را در آن ببیند. مردم ما با جان و دل و گوشت و استخوان‌شان، مقاومت کردند و آن ارتش مجهز را پس زدند. می‌دانید برای

تمام وجود لمس کند. این چیزهاست که باعث می‌شود یک حکومت مقتدر، به راحتی سقوط کند.

**مرتضی عونی:** من واقعاً از چاپ این کتاب‌ها خوشحالم. دلیلش این است که بچه‌های مدرسه‌ای ما، حتی دبیرستانی‌ها، اطلاعات اندکی از تاریخ کشورمان دارند؛ مخصوصاً در مورد تاریخ معاصر. باور کنید حتی در دانشگاه هم می‌بینیم آگاهی آن چنانی ندارند. البته برخلاف آقای بالازاده، من این کتاب‌ها را خوب می‌دانم. منتهی اشکالاتی هم دارد. مثلاً در بعضی جاها خواننده را بیش از حد در حالت انتظار نگه می‌دارد و مطلب را کش می‌دهد. این برای خواننده نوجوان، خیلی مناسب نیست و ممکن است باعث شود که او کتاب را کنار بگذارد. مسئله دیگر این است که کتاب اشغال، حتماً باید مقدمه‌ای می‌داشت؛ یعنی یک مقدار اشاره به علل شروع جنگ جهانی دوم، آغاز جنگ و موضع ایران در این جنگ که سیاست بی‌طرفی بود. ایران دو سال بی‌طرفی را حفظ می‌کند و بعد با حمله آلمان به شوروی، ایران نیز با توجه به موقعیت جغرافیایی‌اش، مورد حمله قرار می‌گیرد. نکته دیگر این که اصلاً این کتاب‌ها هیچ نقشه‌ای ندارند. از نظر موقعیت جغرافیایی، ما نقشه تاریخی خیلی لازم

داریم و بچه‌ها باید بدانند که موقعیت تاریخی ما در خاور میانه چه‌گونه است. ما باید بچه‌ها را با نقشه عادت بدهیم. در کتاب‌های تاریخی که قبلاً چاپ می‌شد. چنین نقشه‌هایی هر چند نه خیلی مطلوب، وجود داشت. دیگر این که غیر از خسته کننده بودن مطالب برای بچه‌ها، کیفیت عکس نیز در این کتاب‌ها، خیلی خوب نیست. عکس‌ها معمولاً تار و تیره است. عکس در کتاب‌های تاریخی، نقش به‌سزایی در جذب و گیرایی کتاب‌ها دارد. مثلاً بچه‌هایی که در دبیرستان کتاب تاریخ معاصر می‌خوانند. از فروغی هیچ چیز نمی‌دانند؛ حتی عکس او را هم ندیده‌اند. بنابراین، اگر عکس او را در این کتاب‌ها ببینند، خودش یک عامل جذابیت می‌شود. مطلب دیگر این که بچه‌ها حساسند. علاوه بر این، بچه‌ها وقتی این کتاب‌ها را می‌خوانند، راجع به مطالب آن‌ها با والدین‌شان گفت و گو می‌کنند. برای مثال، ما اگر در کتاب‌ها به بچه‌ها بگوییم، رضاشاه مُرد، این یک مقدار ثقیل است. شاید می‌توانستیم از فعل «درگذشت» استفاده کنیم. به هر حال، آن‌ها مطالب کتاب را می‌خوانند و از پدر، مادر و یا دیگر نزدیکان‌شان می‌پرسند که آیا این مطالب واقعیت دارد یا نه. شما می‌بینید که این کتاب‌ها سمت و سو خاصی دارد. برای این که توجه بچه‌ها به کتاب‌ها بیشتر شود، بهتر است این حساسیت را در بچه‌ها ایجاد نکنیم. در مجموع، دست شما درد نکند. این کتاب‌ها نه فقط برای بچه‌های راهنمایی، بلکه برای دانش‌آموزان دبیرستانی هم می‌تواند مفید باشد. آقای بالازاده گفتند که چرا از کتاب تاریخ ۲۰ ساله استفاده نکرده‌اند. باید بگوییم که چون این کتاب‌ها برای گروه سنی خاصی است، نباید تحلیلی باشد. کتاب‌های تحلیلی برای این گروه سنی مناسب نیست.



**بالازاده:** نه، منظورم در فهرست منابع بود. چون گفتید، من ناچارم دفاع کنم. مثلاً آقای فروغی کتاب دارد به اسم «اندیشه‌های دور و دراز». این کتاب به نظر من فوق العاده است. خود فروغی هم یک شخصیت فرهنگی فوق العاده است. در ضمن، من به هیچ وجه نگفتم که این کتاب‌ها بد هستند.

**عونی:** برای این گروه سنی، همین قدر که روان و سلیس باشد و مقداری از آن اضافات کاسته شود، می‌تواند جاذبه بیشتری داشته باشد.

**صالحی:** این کتاب‌ها مخصوصاً کتاب اشغال، نگاه یک بعدی را دارد. نظر نویسندگان این بوده یا ممکن است محدودیت‌هایی را در نظر گرفته باشند. موضوعی که به آن اشاره شد و ناگزیر شدند جواب بدهند، در مورد شخصیت آقای فروغی است. اول به یک نکته کلی اشاره‌ای بکنم. پژوهشگر و تاریخ نگار، به ویژه درباره بعضی اشخاص تاریخی که چون در قید حیات نیستند، امکان دفاع از خودشان را ندارند، باید خیلی با دقت نظر بدهد. متأسفانه، درباره بعضی از شخصیت‌های تاریخ معاصر، نظرهایی که داده می‌شود و مخصوصاً در وسایل ارتباط جمعی، اگر نگوئیم نادرست، دست کم غیر منصفانه است. یکی از این شخصیت‌ها مرحوم قوام است. دیگری آقای فروغی، کاشانی، مدرس و مصدق است. متأسفانه، ما حتی در کتاب‌های درسی نیز نگاهی یک بعدی به این اشخاص داریم و این صحیح نیست.

من معتقدم آقای فروغی سه شخصیت مجزا دارد: شخصیت سیاسی و تاریخی که فراماسون است. یک شخصیت ادبی و یک شخصیت فلسفی. شما «سیر حکمت در اروپا» را که نگاه کنید و یا تحقیقاتش در مورد گلستان سعدی، به این وجوه از شخصیتی پی‌می‌برید. بی‌انصافانه است که آدم این‌ها را کنار بگذارد. در مورد سقوط یا اشغال ایران در زمان جنگ دوم جهانی، آقای عونی به موضوع بسیار مهمی اشاره کردند و آن هم ضرورت وجود مقدمه برای هر سه این کتاب‌هاست. مخصوصاً در کتاب خرمشهر و اشغال، به مقدمه‌ای نیاز داشت. به هر حال، باید در نظر بگیریم که خواننده نوجوان، با خواندن این کتاب‌ها دچار یاس نشود و حس وطن‌پرستی‌اش آسیب نبیند. او باید بداند که چگونه کشوری با این پایه و با این عظمت، در مقابل دیگران تسلیم می‌شود. به دلایل این تسلیم که بیشتر هم بیرونی هست، اشاره‌ای نشده؛ یعنی به خواننده در این جا کمک نشده که تسلیم رضاشاه، ناشی از چه بوده است. بعضی جاها هم گفته شده به رضاخان، رضاخان دیگر در آن وقت، خان نبود. خانی رضاخان با نخست وزیری‌اش به پایان رسید و تبدیل شد به رضاشاه. نمی‌دانم چرا باید حضور بعضی افراد را با به کارگیری چنین اصطلاحاتی، در یک مقطع تاریخی نادیده بگیریم؟ در مورد کتاب خرمشهر، من اصلاً به اصطلاح «سقوط» اعتراض دارم. در ضمن، همان طور که آقای بالازاده هم گفتند این کتاب آن روح حماسی از مقاومت مردم در خرمشهر را به خواننده انتقال نمی‌دهد. شما می‌دانید که مردم خرمشهر از شهریور تا آبان ۵۹ در برابر دشمن ایستادگی کردند. بد نبود ابتدا به قراردادهایی که در مورد خرمشهر وجود دارد، اشاره می‌شد و توضیح مختصری در مورد این شهر داده می‌شد. بعد موقعیت استراتژیک خرمشهر بیان می‌گردید. در مورد کتاب

هجرت، باید بگوییم که برش بسیار کوتاهی انتخاب شده است با یک طیف افراد خاص، فقط همین. من این کتاب را چند بار مطالعه کردم و دیدم با مطالبی که قبلاً در این باره خواندم، همخوانی ندارد. تعجب کردم و گفتم، آیا ممکن است این‌ها خدای ناکرده، اشتباه نوشته باشند؟ آن کتاب‌های قبلی، تحلیلی‌تر از این بودند و در کل، تناقض زیادی در کتاب‌ها دیده می‌شود.

**سیدعلی کاشفی:** دوستان بیشتر به دلیل مطالعات خود و دغدغه‌ها و تحصیلات خودشان، از نگاه تاریخی به قضیه نگاه کرده‌اند. من می‌خواهم کمی از چشم کودک و نوجوان نگاه کنم. می‌خواهم بپرسم اصلاً چه دلیلی دارد که چنین کتاب‌هایی چاپ شود؟ اگر نگاه این است که یک نهاد دولتی وجود دارد به نام کانون و حاکمیت هم از این مجموعه توقعاتی دارد و این روزها هم، از نظر تاریخی، روزهای مهمی هستند و نمی‌شود نسبت به آن‌ها بی تفاوت بود و بنابراین، ما وظیفه داریم که یک کتاب به این نام منتشر کنیم که وظیفه خودمان را انجام داده باشیم، خوب این وظیفه انجام شده است و دیگر کسی نمی‌تواند از آن ناشر ایراد بگیرد که تو چرا بی تفاوت بوده‌ای نسبت به این موضوع. اما اگر دلایل دیگری در میان بوده و به این نتیجه رسیده‌ایم که

جنبه علمی و اطلاع رسانی دارند، می‌توانند کاملاً برای بچه‌ها جذابیت داشته باشند. البته غیر داستانی بودن، به معنای خشک بودن نیست. گاهی آدم حس می‌کند که انگار دست‌هایی در کار است که کسی این کتاب‌ها را نخواند! وگرنه چه دلیلی دارد که بقیه کتاب‌های کانون با کار گرافیکی قابل قبول در بیاید. ولی این کتاب‌ها به نحوی چاپ شود که انگار نهایت تلاش شده که کسی آن‌ها را نخواند. در حقیقت، این جا بحث تعریف مجموعه و سرپرستی آن پیش می‌آید. این که سرپرست و مدیر چنین مجموعه‌هایی چه اطلاعاتی باید داشته باشد و چه مشاورانی به او کمک کنند. این مجموعه‌ها، این سه عنوان که نام برده شد و به طور کلی بحث تاریخ معاصر، قطعاً احتیاج به یک مقدمه مشترک دارد که در آن، به سوال‌هایی نظیر چرا باید کتاب تاریخ بخوانیم و چرا لازم است این روزها را بشناسیم و این کتاب‌ها به چه شیوه و با چه سبکی باید نوشته شوند و هر کتاب از چه اطلاعات جداگانه‌ای باید برخوردار باشد، پاسخ دهد.

**مهدی کاموس:** در مورد این که چرا خواندن تاریخ، برای کودکان و نوجوانان ضرورت دارد، باید گفت ملتی که حافظه تاریخی‌اش را از دست بدهد، مدام باید از نو شروع کند و یا به قول «آرنولد توین بی» بشری که تاریخ نداند،



ژنرال اسلیم، ژنرال واسیلی نوویکوف و ژنرال ایزل وود، در قزوین

مخاطب ما بچه‌ها، کودکان و نوجوانان، به دلایل متعددی ضرورت دارد که با این اتفاقات آشنا باشند و این آگاهی برای آن‌ها مفید است و در شکل‌گیری شخصیت‌شان به عنوان یک ایرانی نقش دارد، به نظر من اصلاً مجموعه موفق نیست. اگر ما پرسش‌های خود را بر اساس پرسش‌های مخاطب تعریف کنیم. می‌بینیم در چنین شرایطی که بچه‌ها از درس و آموزش مستقیم تاریخ گریزان هستند. چنین کارهایی نمی‌تواند سودمند باشد. شاید بچه‌ها این دلبستگی تاریخی ما بزرگسالان را نداشته باشند و شاید هیچ ضرورتی نبینند که مثلاً خرمشهر چه زمانی سقوط کرد و یا ایران چه زمانی اشغال شد. با این روش‌ها نمی‌شود آن را به گذشته علاقه‌مند کرد. روش‌های خاصی را باید پی گرفت. ما باید با دغدغه‌های ذهنی خود آن‌ها، این مسئله را پیوند بزنیم و کار کنیم که آن‌ها خودشان به پرسش از گذشته بپردازند و برای‌شان مهم باشد که بدانند چه اتفاقاتی رخ داده است. باید به جای نگاه تبلیغی، نگاه جست و گری و کشف و پرسش را به مخاطب‌مان بدهیم؛ نگاهی که با زندگی او پیوند بخورد و برای او پرسش‌آفرین باشد. باید بر اساس پرسش‌های مخاطب گام برداریم. در این صورت، دیگر ضرورتی ندارد که بخواهیم هر کتابی که می‌نویسیم، پاسخگوی تمام نکات و پرسش‌های تاریخی

باشد. چنین کتابی نمی‌تواند و نباید به تمام پرسش‌ها پاسخ بدهد. فقط طرح موضوعی می‌کند و موضوعی را که برای مخاطب بیگانه است، مطرح می‌کند. قطعاً وقتی سنش بالا رفت یا علاقه‌مند شد، می‌تواند سراغ کتاب‌های کامل‌تری برود. این کتاب‌ها رنج می‌برند از حجم بالای اطلاعاتی که به صورت غیر جذاب، کنار هم چیده شده‌اند. در حالی که اگر کتاب ساده‌ای که فقط می‌توانست همین موضوع را منتقل کند که مثلاً ایران یک زمان اشغال شده است و یا این که خرمشهر پس از مقاومتی جانانه و مردمی سقوط کرده است خودش یک موفقیت است برای کتاب. مخاطب می‌تواند اطلاعات جامع، جزئیات حوادث و تحلیل‌ها را بعداً در کتاب‌های دیگر دنبال کند. این حجم از اطلاعات، باعث شد که این کتاب، به صورت یک متن درسی خشک در بیاید. البته با این تصور مخالف هستم که هر کتابی باید در قالب داستان باشد.

تا یکی دو دهه پیش، گفته می‌شد که بچه‌ها قالب داستان را می‌پسندند و هر موضوعی که برای بچه‌ها گفته می‌شود، باید در قالب داستان باشد. اگر در قالب داستان در بیاید، بچه‌ها آن را خواهند خواند و خواهند پسندید و خواهند فهمید، اما امروز می‌دانیم که این طور نیست و کتاب‌های غیر داستانی و کتاب‌هایی که

کودکی بیش نیست. بنابراین، در ضرورت آن شکی نیست؛ به خصوص این که ملت ما ملتی است که از نظر حافظه تاریخی به شدت ضعیف است و با توجه به این که فرهنگ ما یک فرهنگ شفاهی است و این مسئله که بحث تاریخ با مستندات و مکتوبات و تحقیقات ربط اساسی دارد، این دو تا در مقابل هم ضرورت نوشتن این کتاب‌ها را بیشتر می‌کند. در سال‌های اخیر، انگار برنامه‌ای بوده که بعضی نهادهای دولتی درباره تاریخ رژیم پهلوی کار کنند. مثلاً یکی از کارهایی که خود ما انجام داده‌ایم، در انتشارات مدرسه بود که هفت یا هشت جلد آن در آمده است. در واقع، رژیم پهلوی از زبان سران آن رژیم و از طریق خاطرات‌شان بیان می‌شود. کاری هم انتشارات فرهنگ و تاریخ انجام داد. هم چنین، کاری که کانون انجام داد و جاهایی دیگر هم به همین ترتیب و این خود، نشانگر آن است که نویسندگان و حتی مسئولان فرهنگی، ضرورتی را احساس کرده‌اند. البته، در این میان ما همه چیز را نمی‌گوییم و حتی همین چیزهایی را هم که می‌گوییم، اغلب با رمز و استعاره بیان می‌کنیم.

نکته اساسی این است که اگر ما تاریخ رژیم پهلوی را که تاریخ بسیار پیچیده و حساسی هست و با آن هم نزدیک هستیم، خوب درک نکنیم، بدون

تردید در مورد تاریخ انقلاب اسلامی، دچار اشتباه و تکرار اشتباهات می‌شویم. این اصلاً بحث کودک و نوجوان نیست: چون در مورد بزرگسال‌ها و در مورد تاریخ‌دان‌های ما نیز این مسئله بارز و مشخص است.

نکته دوم، بحث نوع اثر بود. ما اگر بخواهیم این کتاب‌ها را به عنوان داستان یا رمان بررسی کنیم، آن وقت تمام ایرادهایی که به کتاب‌ها وارد کردیم. غیر منطقی خواهد بود. زیرا در رمان یا داستان، بدون تردید تخیل نقش اساسی دارد و فقط دستمایه از تاریخ گرفته می‌شود. اما در این اثرها که به نوعی نانفیکشن (غیر تخیلی و غیر داستانی) است و فقط روایت داستانی وجود دارد، بدون تردید ایرادهای که گرفته شد، مثلاً در مورد منابع و یا یک بعدی نگری در تحلیل شخصیت‌ها، بسیار دقیق و درست است. به نظر من، کسی که این کتاب‌ها را می‌نویسد، الزاماً نباید تاریخ دان باشد، اما حتماً باید شناخت و اطلاعات کافی از شخصیت‌های تاریخی مورد نظر و آن مقطع خاص تاریخی داشته باشد. در ضمن، اگر به خاطرات شخصیتی به عنوان منبع رجوع می‌کند، باید به روان‌شناسی گوینده خاطرات و قوف داشته باشد.

من فکر می‌کنم داستان نویسان ما، یعنی دوستانی که در این مجموعه نوشته‌اند، این مقوله را باید خیلی جدی بگیرند و من بعضی جاها می‌بینم که نشان می‌دهند که این دید وجود ندارد. مثلاً در بحث هجرت امام (ره)، زمینه سیاسی وجود ندارد. در آن مقطع، بحث‌های داغی در ایران بود؛ بحث

### کاموس:

به نظر من در این سه کتاب،

کتاب اشغال از حیث ساختار و زبان بهتر است،

اما در اشغال خیلی جا داشت که به تاریخ اجتماعی هم

اشاره می‌شد. بر فرض، همکاری خود ملت ایران با اشغالگرها؛

چیزی که آشکار است و ما در خاطرات تمام شخصیت‌های

آن دوره می‌بینیم

شریعت‌مداری، بحث ملی مذهبی‌ها، بحث‌های توده‌ای‌ها. این زمینه‌های سیاسی باید ترسیم شود. به نظر من، ما نباید از گفتن این وقایع هراس داشته باشیم. اگر این گره‌ها را باز نکنیم، فردا نوجوان ما با آن رو به رو خواهد شد و واکنش نشان خواهد داد.

نکته بعدی، رابطه تاریخ سیاسی با تاریخ اجتماعی ماست؛ به خصوص در کتاب اشغال. به نظر من در این سه کتاب، کتاب اشغال از حیث ساختار و زبان بهتر است، اما در اشغال خیلی جا داشت که به تاریخ اجتماعی هم اشاره می‌شد. بر فرض، همکاری خود ملت ایران با اشغالگرها؛ چیزی که آشکار است و ما در خاطرات تمام شخصیت‌های آن دوره می‌بینیم. مشکل نثر و زبان که سرکار خانم به آن اشاره کردند، صحیح است. در صفحه ۲۳ کتاب «آخرین هجرت» که به لحاظ نثر و زبان از بقیه ضعیف‌تر است، می‌گوید: «آن دو نفر دیگر به خاطر ترس از پلیس فرودگاه، سلاح‌های‌شان را توی قفسه کنار هواپیما گذاشتند و دنبال دکتر یزدی و آقای املائی از پایین پله‌ها، پایین خزیدن». خب صفت «خزیدن» مخصوص خزندگان است. در ویراستاری هم مشکلاتی دارد. فکر می‌کنم دلیلش این باشد که وقتی «چون من هم چنین کارهایی انجام

دادم» آدم مطالعات تاریخی انجام می‌دهد، به شدت تحت تاثیر نثر و زبان کتاب تاریخی قرار می‌گیرد و تا وقتی که فاصله نگیرد، نمی‌تواند یک اثر در آن زمینه بنویسد. من روی خاطرات اسدالله اعلم کار می‌کردم، بعد از این مدتی که کار کردم، مثلاً می‌گفتم «هوا بهشتی است»؛ یعنی مثل اسدالله اعلم صحبت می‌کردم! بعد دیدم که باید فاصله بگیرم.

نکته آخر، بحث تحلیل است که دوستان گفتند نویسنده باید بدون جانبداری، تاریخ بنویسد. در مورد کتاب‌هایی این چنینی ما باید این نکته را هم در نظر بگیریم که به هر حال نویسنده دیدگاه سیاسی مشخصی دارد. این روشن است. در واقع، خود نویسنده می‌گوید که من با این دیدگاه می‌نویسم و بیشتر هم دیدگاه‌ها مطابق با دیدگاه انقلاب اسلامی است. این‌ها را باید در نظر گرفت و از آن دیدگاه نقد کرد. اگر بخواهیم از این دیدگاه نقد کنیم، طبیعی است که آقای مؤمنی در این کتاب، فروغی را اصطلاحاً بگوید. به دو دلیل؛ دلیل اول این که در این جا تاریخ سیاسی را می‌گوید و به بحث‌های ادبی و هنری نمی‌پردازد و دوم این که ما قضیه را بدتر از این می‌بینیم؛ یک مستبد دیکتاتور را چه کسی ننگه می‌دارد؟ یک دسته اندیشمند و روشنفکر و یک دسته هم شکنجه‌گر که تعدادشان از تعداد انگشتان دست بیشتر نمی‌شود. در این جا نقش کسی مثل فروغی یا قوام السلطنه در حفظ دیکتاتوری بیشتر است. بعد از این که رضاخان آزادی مطبوعات و آزادی حاصل از دوران مشروطیت را به شدت سرکوب می‌کند و اصلاً با اعلامیه «من حکم می‌کنم»

وارد می‌شود، با ذکاوتی که فروغی و قوام السلطنه داشتند که شبیه ذکاوت عین السلطنه است، به پایداری آن حکومت کمک می‌کنند. این که فروغی یک شخصیت علمی بوده، عذر بدتر از گناه است. ما شعرای گردن کلفتی داشتیم که تمام شعرهای‌شان را به پای یک آدم دیکتاتور ریختند و این ضررش چند برابر است. در نتیجه، باید حساب جنبه سیاسی و جنبه‌های دیگر یک شخصیت را از هم جدا کرد. یک نکته دیگر هم بگویم که ایراد به کتاب اشغال است. همان طور که دوستان گفتند، بعضی چیزها را نباید همه جا مطرح کنیم. در پایان این کتاب، بحث آقای کاشانی می‌آید و یک‌دفعه می‌گوید که او می‌خواسته نفت را ملی کند. همان طور که آقای صالحی گفتند، به هر حال جایگاه مصدق در این جا، آن طور که بایسته است، در نظر گرفته نشده و اصلاً اشاره‌ای به آن نشده است. خب، این بی‌انصافی است. از آن جا که نویسنده این کتاب، یک شخص مذهبی و مومن است و قطعاً به آخرت اعتقاد دارد، باید به این نکات دقت بیشتری داشته باشد. طبق گفته آقای صالحی اگر ما این‌ها ناکفته بگذاریم، گرفتاری به بار می‌آورد.

اگر با دیدگاه علم تاریخ هم نگاه کنیم، حداقل باید زمینه‌ها را روشن کنیم. مثلاً در کتاب «هجرت»، می‌بینیم که به نقش بسیاری من جمله آقای بازرگان و نهضت آزادی، ملی مذهبی‌ها و گروه‌های دیگر که مبارزه مسلحانه می‌کردند، هیچ اشاره‌ای نشده.

محسن هجری: نقدی که من بر کل این نشست وارد می‌دانم، این است که دوستان مؤلف ما مظلوم واقع می‌شوند. معمولاً این جور کتاب‌ها در یک چارچوب خاص و محدود می‌شوند و آثار خلاقه نیستند. یک خط مشی کلی را مشخص می‌کنند و در چارچوب آن، از نویسنده می‌خواهند کار کند و بعضی‌ها این مسئولیت سنگین را می‌پذیرند و این کتاب‌ها را می‌نویسند.

بنابراین، فکر می‌کنم اگر قرار بود کسی در این جا پاسخگو باشد، مسئولین کانون پرورش فکری هستند. آن‌ها باید در این جا حضور می‌داشتند و پاسخگوی این خط مشی می‌بودند. از طرفی، مسئولان به تناوب عوض می‌شوند و معلوم نیست که ما پاسخ را از چه کسی باید بخواهیم.

من هر سه کتاب را به دقت خوانده‌ام و نمی‌خواهم نقد این سه کتاب را الان مطرح کنم. من می‌خواهم به نکته‌ای درباره‌ی این که چرا کار تاریخی در ایران بعد از انقلاب توفیق نداشته، چه در بین روشنفکرهای ما و چه دستانی که در چارچوب نظام این کار را انجام داده‌اند، اشاره کنم. من یک نوع آسیب‌شناسی در کار تاریخی را در این بحث مد نظر دارم که اگر آن مشکل حل شود، فکر می‌کنم تمام مسائلی را که دوستان به صورت ریز به آن‌ها اشاره کردند، بتوانیم حل کنیم. در مورد علم تاریخی تصور می‌کنم که یک عالم برزخ است که همسایه‌هایی دارد؛ یک همسایه به نام جامعه‌شناسی دارد، یک همسایه به نام ایدئولوژی و یک همسایه هم به نام منافع و قدرت.

همسایه‌هایی هم به واسطه هستند که با سرزمین تاریخ ارتباط دارند. ما باید مرز دانش تاریخ نگاری را مشخص کنیم. من روی این نکته تأکید دارم. تاریخ نگاری در حیطه علوم انسانی است؛ صرف نظر از این که شما چه تعلق و چه گرایشی نسبت به گزینه‌هایی که در آن دانش مطرح می‌شود، دارید. مشکلی که ما داریم، این است که اگر بخواهیم از زاویه جامعه‌شناسی وارد بحث تاریخ شویم، یکی از تأکیدهایی که می‌کنند، این است که حوزه تاریخ با حوزه جامعه‌شناسی مخلوط نشود. شما همیشه در جامعه‌شناسی با یک ملاک و متدولوژی مواجه هستید که آن متدولوژی، تور صید شما برای شکار رویدادهای تاریخی است. شما آن‌ها را می‌چینید و در چارچوب فرضیه خودتان تحلیل می‌کنید و به یک تحلیل از وضعیت تاریخی جامعه می‌رسید. حالا، این جامعه‌شناسی می‌تواند جامعه‌شناسی «وبر» باشد یا جامعه‌شناسی «مارکس». در هر صورت، جامعه‌شناسی ملاک‌های پیشینی به شما می‌دهد که بر اساس آن ملاک‌ها، رویدادها را در کنار هم مرتب می‌کنید و این خطر وجود دارد که ملاک‌های شما موجب شود که پاره‌ای از رویدادهای تاریخی از دید شما پنهان بماند. هر کس با ملاک و معیار وارد بحث شود، طبیعی است مقداری از آن رویدادها را نبیند. در واقع، بحث قصد و غرض نیست. یک همسایه دیگر هست به اسم ایدئولوژی. ایدئولوژی حیطه بایدها و نبایدها و حیطه ارزشگذاری است. طبیعتاً از دید من این تصور وجود دارد که هیچ کس و هیچ انسانی بدون ایدئولوژی نیست؛ حتی کسی که ادعا می‌کند ایدئولوژی ندارد. در درون خودمان یک نظام ارزشگذاری داریم که بایدها و نبایدها را برای ما مشخص می‌کند، اما ورود اندیشه ایدئولوژیک به حوزه تاریخ، در عین حال که این نقطه مثبت را دارد که پدیده‌هایی را در تاریخ برای ما برجسته می‌کند تا آن‌ها را بهتر ببینیم، این آفت را هم دارد که از پدیده‌های دیگری غافل می‌شویم. اگر من با یک دیدگاه ایدئولوژیک به دنبال اثبات کارکردها و هویت روشنفکری از دوره قاجار به بعد باشیم، می‌گردم و نقطه‌های مثبت حرکت روشنفکری را از تاریخ استخراج می‌کنم و این‌ها را به گونه‌ای می‌چینیم که اثبات کند روشنفکر در تاریخ ایران، نقش مثبتی داشته است و اگر در نقطه مقابل، اعتقاد به این داشته باشم که روحانیت نقش کلیدی و محوری داشته، باز بر اساس چینش خودم، رویدادها را به نوعی کنار هم قرار می‌دهم که اثبات کند روحانیت، ملاک و محور تحول در ایران بوده است. ما در دو دهه بعد از انقلاب، این دو همسایه را می‌بینیم؛ یعنی ما افرادی مثل دکتر طباطبایی را داریم که از دیدگاه جامعه‌شناختی به تاریخ می‌پردازد و قبل از انقلاب هم مرحوم شریعتی را داریم که از دیدگاه ایدئولوژیک به تاریخ می‌پردازد. بعد از انقلاب هم ما به نوعی در پرداختن به تاریخ، دغدغه‌های ایدئولوژیک داشتیم.

اما سومین همسایه تاریخ منافع است؛ منافع شخصی، قومی و طبقاتی. طبیعتاً اگر ما با نگاه منافع شخصی، قومی و طبقاتی وارد حوزه تاریخ بشویم، نمی‌توانیم گزارش صادقانه‌ای از تاریخ ارائه دهیم. به همین دلیل است که حوزه تاریخ نگاری، قبل از قرون معاصر که عقلانیت مدرنیته شکل پیدا کرده، به دلیل این که در قبضه حاکمیت‌های سیاسی است، مورخین، عموماً در خدمت حاکمیت هستند که قلم می‌زنند. طبیعی هم هست؛ حمایت‌کننده و اسپانسر کار تاریخی، کسی غیر از حکومت‌ها نبودند. خوب، حالا در این دوران که

عقلانیت مدرن رشد کرده، می‌بینیم که مورخین به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توانند به صورت مستقل تاریخ نگاری کنند. من به این سه دلیل، تحلیلیم این است که اساساً دنبال کردن کار تاریخی به معنای واقعی کلمه، در چارچوب نظام سیاسی، امکان ندارد. به عبارتی، تلاش ما برای این که انقطاع تاریخی را از بین ببریم و نسل گذشته را با رویدادهای تاریخی آشنا کنیم ناکام می‌ماند. دغدغه‌هایی که در این کتاب‌ها است، دغدغه‌های بسیار مقدسی است. مثلاً پدیده اشغال و این که اگر اجنبی و بیگانه وارد این خاک شود، چه مضراتی دارد. آخرین هجرت هم نمودار تحول یک مقطع از جامعه ایران است و یا سقوط خرمشهر که بیان‌کننده یک حادثه حماسی و تاریخی است. پس نفس قضیه به کنار، اما این که بیاید و در چارچوب یک نظام سیاسی (که کانون پرورش فکری، حوزه هنری و سایر جاها در این چارچوب کار می‌کنند، کار کنید، به همان سه دلیل، که اشاره شد. تاریخ نگاری را از مسیر اصلی خودش خارج می‌کند و این اجتناب‌ناپذیر است. نباید تصور نکنیم کسی که می‌آید و در این جا قلم می‌زند، حُب و بغضی دارد و نمی‌خواهد بعضی مسایل را مطرح کند. اگر شما هم وارد این حوزه شوید، ناچار خواهید شد که به این سبک و سیاق قلم بزنید. خود من این موضوع را با گوشت و پوستم لمس کرده‌ام. ما می‌توانیم پیشنهاد بدهیم که اصولاً از این نوع کارها انجام نشود. این که سطح توقع مخاطب را تنظیم کنیم. وقتی من هر یک از

این سه کتاب را به مخاطبم ارائه می‌دهم، به نظر من الزامی است که من به مخاطبم بگویم «من برای تو تاریخ به معنای دانش تاریخ را نمی‌خواهم بیان کنم. من می‌خواهم قصه خودم را برای تو بگویم.» این هیچ معنی ندارد. چنین چیزی می‌تواند در هر مرکز و در هر مجموعه‌ای دنبال شود. در این حالت، چون ما با مخاطب صادق بوده‌ایم و صادقانه نیت خودمان را بیان کرده‌ایم، تأثیرش به مراتب بیشتر از این است که کار تاریخی را با تحلیل تاریخ و احیاناً گرایش‌های خاص خودمان مخلوط کنیم. به سبک افلاطون که می‌گفت هر کس می‌خواهد وارد آکادمی من بشود، باید ریاضیات بداند، من فکر می‌کنم هر کس وارد آکادمی تاریخ می‌شود، حتماً باید انصاف داشته باشد و این نکته بسیار مهمی است. با وجود این سه همسایه، تاریخ، یعنی جامعه‌شناسی، ایدئولوژی و منافع طبیعتاً می‌توانند به صورت خود به خودی، خوره انصاف شوند و برای این که ما به این موضوع برسیم، احتیاج به کار دارد. تاریخ نگاری‌هایی که روشنفکرهای اپوزیسیون در ایران انجام داده‌اند، به همین سبک و سیاق، طرف





دیگر را عمدۀ کرده‌اند.

**مؤمنی:** آقای هجری، چقدر خوب است که شما در مورد این کتاب‌ها به این اشاره کنید که در کجا از انصاف خارج شده‌ایم.

**هجری:** من در ابتدا عرض کردم که اصلاً نقد من متوجه این سه کتاب نیست. می‌خواهم به شما بگویم که این سبک تاریخ‌نگاری، مشکل ما با روشنفکرهای خارج از نظام هم هست. این یک اشکال بنیادی و فراگیر است. **مؤمنی:** شما بگویید کجایش قابل انتقاد است. شما که این طور کلی می‌گویید، باعث می‌شود کسی که این جا نیست و کتاب را هم نخوانده، جبهه بگیرد که چرا این کار را کردند. در حالی که من این کار را نکرده‌ام. به هر حال، بنده مدرس تاریخ هستم و به این مسئله اشراف دارم.

**هجری:** البته، من این جا قصد پاسخگویی به آقای مؤمنی را ندارم و این قضیه را هم درست نمی‌دانم. با وجود این، در مورد کتاب «اشغال» می‌توانم به این نکته اشاره کنم که روحانیت ما در آن مقطع، هیچ موضعی در قبال اشغال کلی نداشته. چرا در آن زمان که کشور را اشغال می‌کنند، روحانیت واکنشی نشان نمی‌دهد؟ اگر شما بخواهید مقطع اشغال را بشکافید، می‌بینید که عملاً فراتر از این کتاب می‌رود. حالا محدودیت‌هایی که شما دارید؛ محدودیت‌هایی که با مخاطب دارید، محدودیت‌هایی که با محیط خودتان دارید، این‌ها همان نکاتی است که خدمت‌تان گفتم که این بحث را از کتاب شما فراتر می‌برد. به

همین دلیل است که من گفتم اگر مشکلات را حل نکنیم، نقد کار آقای مؤمنی دردی را دوا نمی‌کند.

**بکایی:** من چند جمله خدمت شما عرض می‌کنم، برای این بحث را جمع کنیم. برخی از دوستان از منظر کتاب نگاه کردند و خود کتاب را دیدند. برخی فقط از منظر تاریخ نگاه کردند. برخی از دوستان سوآلی مطرح کردند و بحث ناشر (ناشر دولتی) و یک نگاه کلی به عنوان مدیریت فرهنگی کشور برای چاپ این سلسله کتاب‌ها را طرح کردند و بحث آخر هم نگاه رسمی به تاریخ بود و این که نسبت نویسنده چنین کتاب‌های غیر تخیلی با تاریخ و با ناشر دولتی و نگاه رسمی چه می‌تواند باشد. من از صحبت‌های دوستان، این چهار مورد را استخراج کرده‌ام.

**مؤمنی:** تشکر می‌کنم از دوستان که زحمت کشیدند. فقط باید گلایه کنم که چرا کار را نخوانده بودند؟ من فکر نمی‌کردم که قرار است این کتاب‌ها نقد شود. فکر می‌کردم قرار است بحثی باشد راجع به تاریخ‌نگاری برای نوجوانان و خودم را هم برای چنین بحثی آماده کرده بودم، راجع به این موضوع، قبلاً در موسسه تاریخ سیاسی معاصر ایران، درباره چگونگی شکل‌گیری ارتش رضاخان صحبت کرده‌ام. در آن جا همه دوستان متخصصی مثل شما در حوزه تاریخ بودند. قطعاً جای همه آن بحث‌ها در این کتاب نبوده. من راجع به ارتش رضاخان کار جدی کرده‌ام. حوصله این کتاب، همه این چیزها را تحمل نمی‌کرد. این مسئله مهمی است؛ ارتشی که نزدیک ۲۰ سال روی آن هزینه شده بود و اصلاً نظام را همین ارتش تغییر داد و توانست ۱۴ شورش داخلی را سرکوب کند، در مقابل دشمن خارجی، خیلی ساده مضمحل می‌شود. در جنگ جهانی دوم، خرمشهر و آبادان، طی صبح تا ظهر سقوط کرد؛ مرزهای شمالی هم همین طور. موردی که خانم فاضلی پور اشاره کردند به مقاومت، مقاومت‌های پراکنده‌ای بود. بعضی از کسانی که با لباس مبدل فرار کردند، من راجع به این‌ها هیچ سند درست و حسابی پیدا نکردم. البته، فرار کرده بودند. فرمانده لشکر اردبیل فرار کرده و پنهان شده بود. عرض

من این است که نتوانسته بودند مقاومت کنند و اوضاع به هم ریخت. شما مثلاً با جنگ جهانی اول مقایسه کنید. ما در جنگ جهانی اول، خیلی بیشتر از این‌ها مقاومت کردیم. در حالی که ارتش رسمی این چنینی هم نداشتیم. ارتش قاجار بود که اساتید می‌دانند که وضعیت ارتش قاجار چگونه بود. این موضوع، به چند علت بر می‌گردد؛ یکی از عوامل مهم عشایر بودند. در جنوب، عشایر از خودشان مقاومتی نشان دادند، ولی رضا شاه همه این‌ها را خلع سلاح کرده و از بین برده بود. مسئله دیگر، انگیزه خود مردم بود؛ مردم بالاخره از حکومت رضاشاه و از روش او خسته شده بودند و اصلاً انگیزه‌ای برای مقاومت نداشتند؛ حتی به یک معنا خوشحال هم بودند. خوشحال بودند که از شر او خلاص می‌شوند. منتهی مسائل بعدی که برای ما پیش آمد و متأسفانه تاریخ نویس‌های ما به آن نمی‌پردازند، به مراتب بدتر از وجود رضاخان بوده است. به نظر من تنها دکتر همایون الهی، در این زمینه خوب کار کرده و به مسائل اقتصادی سقوط ایران پرداخته است. ما هنوز هم طلب‌های مان را از آمریکا نگرفته‌ایم؛ خروج نیروها به گردن ما افتاد و از طرف دیگر هم دولت به دلخواه آن‌ها هر قانونی را تصویب کرد. خیلی از این‌ها هنوز قرض‌های شان را ندادند. خواهش می‌کنم که دوستان حتماً کتاب دکتر الهی را بخوانند. ما اگر وابسته آمریکا شدیم، به سبب این جور چیزها بود. متأسفانه، در این زمینه‌ها کار نشده و شاید هم جای آن این جا نبوده.

#### مؤمنی:

اصلاً چه کسی بی‌طرفانه نوشته است؟

انصاف بحث دیگری است. انصاف باید

رعایت شود. استاد ما دکتر زرگری نژاد که

بحث علمی کردن تاریخ را همیشه مطرح می‌کنند

(ایشان مدت زیادی رییس گروه تاریخ دانشگاه

تربیت مدرس بودند)، در این زمینه

خیلی حرف‌ها دارند. ایشان کتابی نوشته‌اند

راجع به تاریخ اسلام. شما کتاب را نگاه کنید،

در سرتاسر کتاب، عشق به پیامبر و نفرت

نسبت به مشرکین وجود دارد. جالب است،

ایشان در مقدمه کتاب نوشته‌اند که

من کوشیده‌ام در این کتاب، تاریخ را

با نگاه علمی بنویسیم، ولی نتوانستم

واقعاً مسئولان کانون، هیچ دخالتی در شیوه نگارش من و در دید من نداشتند. اگر احیاناً تصور می‌شود که یک بعدی بوده، اعتقاد خود من بوده و این اعتقاد هم راحت به وجود نیامده. واقعاً در این زمینه خیلی خوانده‌ام. کانون پرورش فکری و به قول آقای کاشفی، حاکمیت، دخالتی در این کار نداشتند. من بر خلاف اعتقاد خودم، یک کلمه هم نمی‌نویسم.

اصلاً چه کسی بی‌طرفانه نوشته است؟ انصاف بحث دیگری است. انصاف باید رعایت شود. استاد ما دکتر زرگری نژاد که بحث علمی کردن تاریخ را همیشه مطرح می‌کنند (ایشان مدت زیادی رییس گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس بودند)، در این زمینه خیلی حرف‌ها دارند. ایشان کتابی نوشته‌اند راجع به تاریخ اسلام. شما کتاب را نگاه کنید، در سرتاسر

کتاب، عشق به پیامبر و نفرت نسبت به مشرکین وجود دارد. جالب است، ایشان در مقدمه کتاب نوشته‌اند که من کوشیده‌ام در این کتاب، تاریخ را با نگاه علمی بنویسیم، ولی نتوانستم. انصاف را حتماً باید رعایت کرد، ولی نمی‌شود. ما که داستان نویس هستیم، این را بهتر می‌دانیم. آدم نمی‌تواند شخصیت‌هایی را که خلق می‌کند، برابر ببیند و حتی ناخودآگاه عشقش را بیان نکند. من فکر می‌کنم واقعاً غیر ممکن است. هر چند همه سعی می‌کنیم این طور باشیم. ما در تاریخ‌های خودمان بیشتر به تاریخ «بی‌هقی» اشاره می‌کنیم و می‌گوییم که تاریخ را بی‌طرفانه نوشته است. خب، من بی‌هقی را فقط سه بار پیش استاد خوانده‌ام. آیا بی‌هقی بی‌طرفانه نوشته است؟ در تاریخ بی‌هقی، خیلی جاها حتی نتوانسته است مثلاً به فلان وزیر که با هم دوستی داشته‌اند، محبتش را پنهان کند. این است که فکر می‌کنم این‌ها حرف‌های خوبی است، اما روایت آن‌ها در عمل، واقعاً غیر ممکن است. مواردی دیگری را هم دوستان گفتند که خیلی خوب بود. بله، باید در این کتاب‌ها نقشه می‌آمد. راجع به مسائل گرافیکی کتاب‌ها هیچ نظری ندارم.

**بکایی:** با تشکر فراوان از آقای مؤمنی و دوستانی که زحمت کشیدند و در این جلسه شرکت کردند.